

حاکمان حیلت‌ساز، جباران نیرنگ‌باز

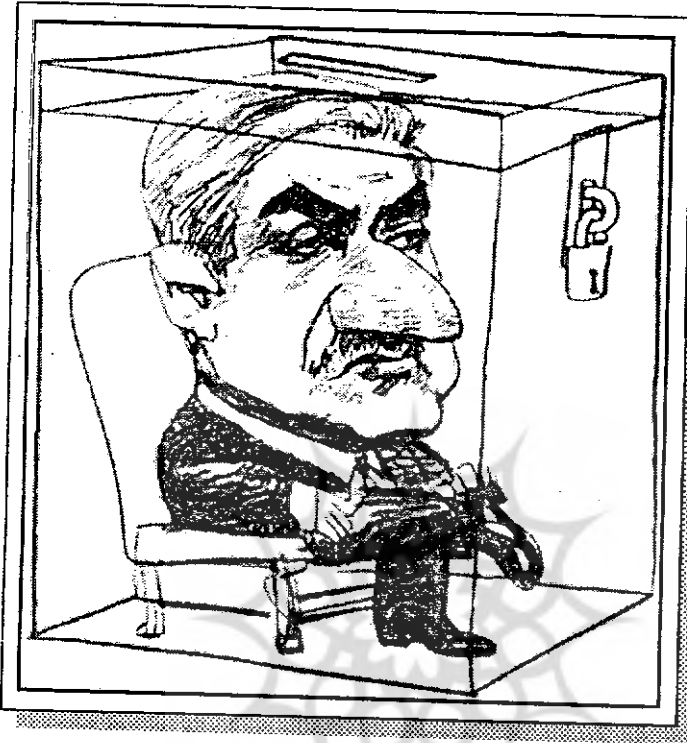
نوشته دکتر علی اصغر مصطفوی

«خیلی دشوار و غیرقابل تحمل است که اغلب رجال معتبر یک کشور، اشخاص پست و نادرست و تمام اشخاص زیردست و طبقه پایین، مردمان نیکوکار باشند. آنها مردم را فریب دهند و اینها دائماً فریب بخورند. در چنین وضعیتی، وقتی که در میان ملت یک آدم درستکاری پیدا شود، بدبخت است»
متسکیو.

گویا گردش افلاک و گذشت زمان، فقط قادر است تأثیرات خویش را بر طبیعت بی‌جان بگذارد؛ کوهها را فرسوده سازد، جنگل‌های انبوه را به بیابان سوزان مبدل کند، دریاچه‌ها را به کویر و رودهای خروشان را به بستری تفتیده بگرداند. اما از تأثیر در خلق و خوی آدمی زاده که خویشتن را اشرف مخلوقات خوانده است، ناتوان باشد.

با نگاهی به سرگذشت موجودی موسوم به انسان، خواهیم دریافت که از آغاز پیدایش وی در روی این گوی مدوری که زمینش می‌نامیم تا این زمان که نمی‌دانیم چند میلیون سال را پشت سر نهاده است، کوچکترین دیگرگویی در روحیات او حاصل نشده و همان موجود افزون خواه و مغرور و نیرنگ‌باز و کینه‌ورزی است که در سبیده دم تاریخ نیز چنین بوده است.

از روزی که آدمیان نخستین از دل جنگل‌های انبوه و غارهای تاریک قدم در دشت‌های پهناور نهادند و بر سر گردآوری آذوقه و به دنبال آن - به منظور سلطه به یکدیگر بنای قدرت‌نمایی را گذاشتند، تا به امروز که به قول «ایلین سگال» به غول سهمناکی مبدل شده است، جفا به هم نوع و چگونگی تسلط به همدیگر و به زیر یوغ درآوردن هم‌جنسان خویش، آنی بشر را رها نکرده و یکی از اشتغالات فکری او را تشکیل داده است.



از این روی، تنها امیدش به آینده است و به حوادثی که پیش روی دارد به چشم امید نگاه می‌کند و بر این گمان است که نامردمی‌های زمان حال، در آینده‌ای نه چندان دور، برجیده خواهد شد و به تعبیر تورات: «با درخشش خورشید روزهای آتی، مسکینان به عدالت داوری خواهند شد، داد مظلومان گرفته خواهد شد، شروران

برخواهند افتاد و گرگ با بره از یک آبشخور آب خواهند خورد، پلنگ و بزغاله در کنار یکدیگر خوراک خواهند خورد، گوساله و شیر در کنار همدیگر خواهند خوابید و بچه‌های آنان با یکدیگر به بازی خواهند نشست و کودکان آدمیان با افعی از یک ظرف شیر خواهند خورد... (کتاب اشعیا نبی باب ۱۱)

اما با نگاهی گذرا به گذشته انسان و رفتار کنونی نسل بشر و نتیجه رفتاری جامعه بشری، مسلم می‌دارد که خوی آدمی اصلاح نشدنی و رفتار اجتماعی‌اش ناامید کننده است و آرزو و فزون‌خواهی وی نسبت به گذشته نه تنها کاستی پذیرفته است، بلکه هر روز نیز نسبت به روز پیش دیگر طمع‌اش جوشان‌تر می‌شود و او را به جهنم سوزان خودخواهی‌ها و غرور اهریمنی نزدیک‌تر می‌کند.

نگاهی گذرا به شرح حال و سیر تفکر انسان ۲۴۰۰ سال پیش از زبان ارسطو، آرزوها و آمال و خواسته‌های سیرناپذیر وی، هم‌چنین نیرنگ و

علی‌رغم شعارهای عارفانه و فیلسوف مآبانه‌ای که از حنجره آدمیان به گوش می‌رسد و یا آواها و سخنان دل‌نشینی که از زبان او جاری است، درد قدرت‌نمایی و قلدردخلتی و آرزوی چیرگی بر دیگران، درد دیر آشنایی است که کره زمین را در طی صدها هزار سال میدان رقابت و نزاع و جدال ساخته و نوش را به کام بشر شرنگ کرده است.

اگر بپذیریم که در نظام طبیعت برای هر موجود جا نداری سهمی مقرر شده است، آدمی زاده، تنها جاننداری است که به قسمت ازلی خویش قانع نیست و برای تصاحب سهم دیگران، پیوسته جنگ و دندان نشان داده و اندیشه پریشان خود را پیوسته برای قلب کار داور، در جولان درآورده است. چون عمر آدمی در این پهنه خاک بسیار کوتاه است، از گذشته‌های دور بی‌اطلاع است، به همین علت به ایام سپری شده پیوسته با دیدی اسطوره‌ای نگرسته و آن را افسانه پیشینیان خوانده است،

حیلت و فریب‌هایش به منظور دستیابی به قدرت و به بند کشیدن آدمیان دیگر و مقایسه آن با جنون قدرت‌طلبی فرمانروایان کنونی جهان، این اصل را مسلم می‌سازد که

«ما همانیم که بودیم و همان خواهد شد» فقط در طول این مدت طولانی، آنچه تغییر کرده است، ابزار شکنجه حکام بوده است و وسایل سرکوب انسان‌های تحت فرمان آنان.

زیرکی را گفتم این احوال بین، خندید و گفت صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست

عالمی از تو بیاید ساخت و ز نو آدمی (حافظ)

باری ارسطو معلومات کلی بشری را در چهاربخش مورد مطالعه قرار داده است

۱- ارقنون که درباره منطق و کشف و بیان حقیقت گفت و گو می‌کند

۲- الاهیات یا فلسفه اولی (متافیزیک) که درباره آغاز و اصل وجود گفت و گو می‌کند.

۳- طبیعیات یا فلسفه سفلی (فیزیک)

۴- سیاسیات که از امور و مسایل اجتماعی - نظیر دولت، حقوق و تکالیف بشری سخن می‌گوید.

ارسطو در سخن از انواع حکومت‌ها، حکومت جمهوری را بهترین نوع حکومت می‌داند و منشأ اختلافات اجتماعی را عدم برابری مردم در آزادی و ثروت و فضیلت می‌خواند. و می‌نویسد: «علت انقلابات در پاره‌ای موارد نابرابری است، و مراد از نابرابری آن است که یا افرادی نابرابر را همه به یک چشم بنگرند و یا آن‌که میان افراد برابر تبعیض روا دارند.»^(۱)

ارسطو معتقد است، گاه جمعی که خود را با دیگران برابر می‌شمارند - اما حقوق خود را پایمال شده می‌بینند، به بهانه استقرار برابری، شورش و نافرمانی آغاز می‌کنند. گاه کسانی که خویشان را برتر از دیگران تصور می‌نمایند، اما حقوق و امتیازات خود را با حقوق و امتیازات ایشان برابر و حتی کمتر از آنان می‌بینند - دست به انقلاب می‌زنند.

ارسطو پس از بیان این مطالب، می‌نویسد: بنابراین دلایل یاد شده، انقلاب یا کار مردمی است که از دیگران فروتر هستند و برابری

می‌جویند، و یا کار افرادی است که با دیگران برابرند و برتری می‌جویند. آنگاه این متفکر بزرگ مقدونی می‌نویسد: گاه مقصود انقلاب کنندگان به دست آوردن آجر و مُزد و زمانی دیگر، رفع نیاز و خواری است که در حق آنان روا داشته شده است. زیرا، شورشگران گاه مقصودی جز جبران زیان و خواری خود و هم فکرانشان ندارند.^(۲) به نظر ارسطو، گاه مقصود انقلاب کنندگان، علاوه بر کسب سود و حرمت، شورش بر علیه گروهی است که خود را از دیگران برتر می‌شمارند و گاه نیز از بیم ستم فرمانروایان و نفوذ خوفناک عاملان حکومت و تحقیر و کوچک داشت مردم از سوی لشکریان و بالاخره وسعت بیش از اندازه سازمان حکومت با هدف سرکوبی مردم - مایه شورش بر ضد حکومت می‌گردد.

هنگامی که

باشندگان کشور از

طرف خدمتگران

خود به شهروندان

درجه یک و دو

تقسیم شوند، این

توهین و تحقیر را

بر نمی‌تابند.

آنگاه ارسطو درباره هر یک از موارد فوق توضیح بیشتری می‌دهد و یادآور می‌شود که چگونه عوامل جندی دست به دست هم داده، زمینه‌ساز قیام مردم بر ضد یک حکومت سرکوبگر و ستم‌پیشه می‌شود. به نظر ارسطو: هنگامی که فرمانروایان انحصارطلب، از روی گستاخی، فقط دنبال سود خویش باشند و سازمان‌های دولتی را ابزار پیشرفت انحصاری

خود سازند، مردم نه فقط بر خود فرمانروایان، بلکه بر سازمان‌ها و قوانینی که به ایشان این قدرت را بخشیده نیز می‌شورند.

به نظر ارسطو، آزمندی فرمانروایان، گاه به صورت غصب اموال خصوصی و گاه به شکل تجاوز و دست‌اندازی به بیت‌المال جلوه می‌کند. آشکار است که چگونه پروای حرمت و آبرو و ناامنی اقتصادی می‌تواند آتش انقلاب را فروزان سازد.

آنگاه ارسطو به یکی دیگر از علل شورش عمومی پرداخته، می‌نویسد:

گاه مردم به این سبب می‌شورند که یا خود از حرمت و شخصیت محروم شده‌اند یا دیگرانی که فاقد حرمت و شخصیت بوده‌اند، بر آنان حکومت یافته، فرمان می‌رانند؛ زیرا در هیچ جامعه‌ای روا نیست که بی‌هنران و نابخردان را به جای هنرمندان و صاحبان اندیشه بنشانند و خداوندان هنر و اندیشه را مورد تحقیر قرار دهند.^(۳)

از نظر ارسطو، عامل مهم دیگری که سبب شورش مردم می‌شود، نفوذ و قدرت بیش از اندازه و غیرقابل کنترل نهادهای حکومتی است، زیرا اگر نهاد و سازمانی - و یا یکی یا چند تن از نزدیکان فرمانروا - چنان نیرویی به دست آورند که با سازمان حکومت و قوانین جاری ساز مخالفت بزنند، آرامش شهروندان مورد تهدید قرار خواهد گرفت و کشمکش قدرت میان چند نیرو، شهروندان را از آینده نامطمئن خویش بیمناک خواهد گردانید و در آن صورت است که مردم دست به شورش می‌یازند. ارسطو می‌نویسد: در برخی از کشورهای دنیا، چنین کسانی را مدتها از کشور بیرون می‌کنند تا اندیشه توطئه و قدرت‌طلبی‌های جنون‌آمیزشان را از سر به در نمایند.^(۴)

چنان‌که قبلاً نیز اشاره‌ای شده، به نظر ارسطو تحقیر ملت و مستضعف نامیدن آنان نیز از دیگر علل به پاخاستن مردم یک کشور به ضد حکام خویش است. زیرا هنگامی که باشندگان کشور از طرف حکومتگران خود به شهروندان درجه یک و دو و سه تقسیم شوند و به صفار و

افراد فاقد شعور و درک اجتماعی متهم گردند، ملت این تحقیر و توهین را بر نمی‌تابد و به منظور اعاده حیثیت ملی و جبران خوارداشت‌ها، عصیان کرده، بساط قدرت حاکم را در هم می‌شکنند. (۵)

به دنبال مطالب یاد شده، ارسطو به خطر قدرت گرفتن شاخه‌ها و سازمان‌های کلیدی و اصلی قدرت حاکم اشاره کرده، می‌نویسد:

«وسعت بیش از اندازه بخشی از سازمان حکومت نیز علتی است که منجر به قیام مردم می‌گردد» آنگاه ارسطو جسم انسان را به سازمان‌های تحت فرمان حکومت تشبیه کرده، گوید: تن آدمی که از اندام‌های مختلفی تشکیل یافته است، باید همه با هم و به تناسب رشد سایر اعضا به رشد خود ادامه دهند. اگر یکی از اندام‌ها رشد بی‌رویه‌ای داشته باشد، باید آن بیکر را ناقص خوانند - در مورد سازمان‌های حکومتی نیز این مثل صادق است. به همین سبب اگر بخشی از این نظام در قیاس با بخش‌های دیگر رشد غیرعادی نماید و بزرگ شود، بی‌آن‌که اکثریت مردم بر آن نظارت داشته باشند، بدون شک موجب آشوب و پریشانی کشور می‌گردد و جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد. (۶)

قهرمانان ملی چگونه متولد می‌شوند

در این جا ارسطو به خطرات ظلمی که از جانب حاکمیت نسبت به مردم روا داشته می‌شود و موجب نارضایتی عموم می‌گردد پرداخته، گوشزد می‌کند که در این حالت، هرکس که بر حکومت بشورد و درصدد ساقط کردن آن برآید، قهرمان تمام عیار خلق می‌شود - به ویژه اگر خود از میان طبقه فراماتروا برخاسته باشد. و نیز موردی که می‌تواند مردم را به ضد حکومت وادار به شورش نماید، این است که برخی از صدرنشینان دستگاه حکومت با بزرگانی که نسبت به حکومتگران برتری عقلی و اعتبارات اجتماعی دارند، به زشتی و به گونه توهین آمیز رفتار نمایند. زیرا اهانت به بزرگان و اهل فضیلت مردم را به خشم می‌آورد و هیچ چیز بیش از اهانت، یک ملت را به خشم

نمی‌آورد. (۷)

آخر این که وی، اولین گام تباهی و متلاشی شدن یک حکومت به دست انقلابیون را شکستن و بی‌حرمت نمودن قوانین کشور از سوی پاسداران قانون و خود حکومتگران می‌داند و معتقد است، حکومت رستگار آن است که از هر کاری مخالف قوانین پرهیز نماید و مردم را نیز از قانون‌شکنی باز دارد، به ویژه قانون‌شکنی‌های کوچک را از همان آغاز بی‌کیفر نگذارد، زیرا چنان‌که هزینه‌های خرد سرانجام هر ثروت کلانی را به پایان می‌رساند، قانون‌شکنی‌های کوچک نیز به نابودی حکومت‌ها می‌انجامد. (۸)



انقلاب‌ها به کار می‌رود، از دو حال خارج نیست این وسایل یا زور است یا نیرنگ.

زور هنگامی به کار گرفته می‌شود که رهبران حاکم بر کشور، یک باره یا دیری پس از به قدرت رسیدن، به شیوه جبر و خشونت متوسل شوند و از راه نظامی و قهر و غلبه به سرکوب نیروهای آزادی‌خواه مبادرت نمایند.

یا از راه فریب و نیرنگ در صدد تحمیل مردم برآیند و آنان را نادان تصور نمایند. اما فریب بر دو گونه است:

در حالت نخست، انقلابیون، مردم را با سخنان چرب و وعده‌های فریبنده به حکومت آیینده خویش دل خوش و امیدوار سازند - اما پس از دستیابی به قدرت حکومت، خواست مردم و وعده‌هایی را که داده‌اند از یاد می‌برند و در برابر اعتراض خلق، به زور متوسل می‌گردند.

در حالت دوم، انقلابیون با شیوه افناع به روی کار می‌آیند و بعداً نیز همین شیوه را ادامه می‌دهند و بدین گونه به رضایت مردم حکومت می‌کنند. (۹)

تولد جبار

ارسطو در کتاب

«سیاست» حکومت‌های

زورمدار را، حکومت‌های جباران و ستمگران نام می‌نهد و شیوه‌هایی را که آنان در راه بردن مردم به کار می‌برند، بر می‌شمارد. وی نخست از حکومت مردم‌فریبان و راه‌کارهای آنان برای ادامه حکومت خود یاد کرده، می‌نویسد: «مردم‌فریبان پس از کسب قدرت به کمک توده مردم، اندک اندک راه گستاخی، و ستیزه‌جویی در پیش می‌گیرند. اول به منظور فریفتن توده‌ها، به بهانه‌های مختلف به توانگران تهمت‌های دروغ می‌بندند و توده عوام را به ضد ایشان بر می‌انگیزند. مردم‌فریبان بدین گونه اعیان و صاحبان

پس، نخستین شرط احتیاط از سقوط حکومت و جلوگیری از شورش عمومی، پیشگیری از شروع قانون‌شکنی‌های کوچک از جانب پاسداران حکومت است. شرط دوم آن است که هرگز سفسطه‌هایی را که برای فریفتن عوام به کار برده می‌شود، خود واقعی و جدی نپنداریم و فریفته آنها نشویم، در غیر آن صورت خویش و حکومت را به لبه پرتگاه نزدیک کرده‌ایم.

ارسطو پس از بیان عللی که انقلابها را موجب می‌شود، به ذکر وسایل انقلاب‌ها پرداخته، می‌نویسد: «وسایله‌ای که برای انجام دادن

ثروت را از کشور بیرون می‌رانند تا با تصاحب اموال آنان، هم مایه خشنودی عوام فقیر و تهی‌دست گردند و هم خود از ثروت تصاحب کرده آنان بهره‌مند شوند. گاه مردم‌فریبان با وضع مالیات‌های سنگین موجب خشنودی عوام می‌شوند، زیرا به آنان چنین وانمود می‌سازند که اخذ این‌گونه مالیات‌ها از اعیان، کمکی است به توده‌های تهی‌دست، درهای که توانگران^(۱۰) برای جبران مالیات‌های سنگین پرداختی، بار دیگر دست در جیب تهی‌دستان خواهند نمود و فقیران را فقیرتر خواهند ساخت.» ارسطو در دنباله سخنان خود پیرامون مردم‌فریبان، می‌نویسد: «مردم‌فریبان دودسته‌اند.

نخست کسانی که توانگران و خردورزان را می‌فریبند، زیرا میان توانگران و روشنفکران نیز می‌توان چنین فریفتارانی را یافت.

گروه دوم کسانی هستند که در بی‌فریفتن توده عوام‌اند و باور دارند که با فریفتن توده‌ها و در سایه حمایت اکثریت آنان، می‌توان بر توانگران و خردورزان نیز غلبه نمود. گاه چون مردم‌فریبان در فریفتن مردم با یکدیگر به رقابت بر می‌خیزند، میان آنان در نوع فریب مردم اختلاف نظر بروز می‌کند که همین اختلاف سلیق سبب دودستگی در درون حکومت شده، انقلابی در انقلاب به وقوع می‌پیوندد.^(۱۱)

مردم‌فریبان که پیوسته به نیروی وسیع و لایزال توده متکی هستند، همیشه مراقب هستند که این نیروی مخلص و کم‌خرج را از دست ندهند، از این روی، به منظور یک پارچه نگاهداشتن توده عوام، شگردهای چندی را به کار می‌بندند که از جمله آنها است ایجاد خطرهای مصنوعی زیرا ترس از خطر، افراد یک کشور را به نگهداری از حکومت موجود - هرچند ظالم و ستمگر باشد - نزدیک می‌سازد. بدین جهت، فرمانروایان مردم‌فریب، گاه‌گاه به دروغ از خطرهای آینده و توطئه‌های دور و نزدیک دشمنان کشور خبر می‌دهند یا خطرهای دور را نزدیک جلوه می‌دهند تا مردم از بیم به خطر افتادن جان و مال و حیثیت خانوادگی و نابودی

همان‌گونه که هزینه‌های فرد سرانجام هر ثروت کلانی را به پایان می‌رساند، قانون شکنی‌های کوچک نیز به نابودی حکومت‌ها می‌انجامد.

کشور خویش، مانند پاسانان شبگرد، پیرامون حاکم مردم‌فریب و ستمگر خود به پاسایی مشغول باشند و اندیشه شورش و مخالفت را از سر بیرون سازند.^(۱۲) به همین سبب در طول تاریخ ملاحظه می‌کنیم که بیشتر فرمانروایان ستمگر روزگاران گذشته، در آغاز کار، رهبران عوام بوده‌اند و^(۱۳) پیوسته سعی بر آن داشته‌اند که برای جلب رضایت عوام، با دشمنی مصنوعی با توانگران، اعتماد توده‌ها را به خود نزدیک سازند - چنان‌که «زیوس» ستمگر سیراکوز، توانگران را به خیانت به توده‌ها متهم کرده، دارایی‌اش را مصادره کرد. چون توده عوام دشمنی او را با توانگران دیدند، وی را دوستار راستین خلق پنداشتند. کلیه امکانات خویش را در اختیار او نهادند.^(۱۴)

ارسطو در پایان گفتار خویش درباره مردم‌فریبان و جبارانی که از میان مردم‌فریبان برخاسته‌اند، می‌نویسد: «حکومت ستمگر، آفریده خشم و کین توده مردم بر ضد اعیان

است. و ستمگران همواره از میان توده مردم و عوام ساده برخاسته‌اند تا ایشان را در برابر ستم اعیان و دیکتاتورها نگهبان باشند و از گزند آن طبقه در امان دارند. آن‌چنان‌که تاریخ به ما می‌گوید، ستمگران همیشه در آغاز - رهبرانی مردم‌فریب بوده‌اند که با ناسزاگویی به اعیان و حکومتگران پیش از خود، نزد عوام قدر و احترامی یافته‌اند و پس از آن‌که به یاری توده‌ها به اریکه قدرت و کرسی فرمانروایی جلوس کردند، خود راه ستمگری در پیش گرفتند.

زمینه‌های تولد ستم‌پیشگان

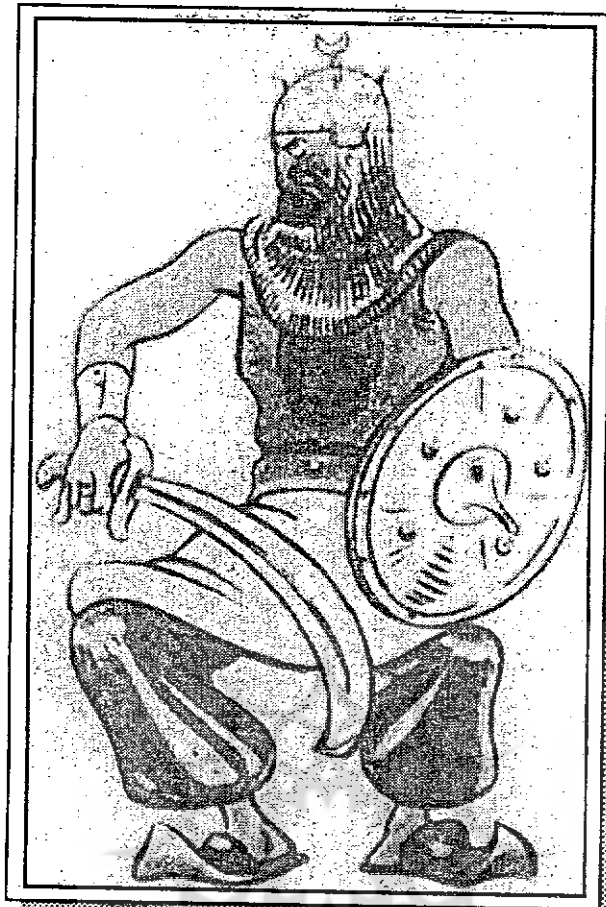
از نظرگاه ارسطو، حکومت، اشکال گوناگون دارد و شرایط و مختصات هر اقلیمی مقتضی یک نوع حکومت است.

از دیدگاه ارسطو، در جوامعی که اعضای آن از حیث عقل و ثروت با یکدیگر فرق بسیار ندارند و یا اگر دارند بین طبقه ممتاز و طبقه فقیر، طبقه متوسطی قرار گرفته است، حکومت دموکراسی^(۱۵) بر سر کار می‌آید. ولی در جامعه‌ای که طبقه متوسطی وجود ندارد و طبقه ممتاز آن در عقل و تمول با توده مردم تفاوت بسیار دارند، طبقه ممتاز روی کار آمده حکومت اریستوکراسی به وجود می‌آید. اما این حکومت پس از چندی دست به تجاوز می‌گشاید و سرانجام مردم را بر خویشان می‌شوراند - در نتیجه این شورش و بلوا، زمام امور کشور به دست عوام می‌افتد. اما عکس‌العمل آزادی بی‌قید و بند این حکومت که می‌توان آن را حکومت نابخردان نام نهاد، ظهور حکومت دیکتاتوری است، و آن عبارت است از این که یک فرد قاهر و جبار زمام امور را به دست گرفته، حکومت مطلقه تشکیل دهد.^(۱۵) ارسطو از حکومت عوام شدیداً بیزار است و هشدار می‌دهد که اگر عوام در امر پیچیده حکومت دخالت داده شوند، بیم آن می‌رود که شیرازه کشور از هم بگسلد. و به جای حکومت هوشمندان، نوعی حکومت رجاله و اشرار به وجود آید. در این باره گوید اما حکومت عامه معایب بسیار دارد از جمله آن‌که مبنای آن برابری مطلق افراد خواهد بود، حال آن‌که

تساوی افراد در یک حق به خصوص یعنی حق آزادی، مستلزم این نیست که در همه حقوق با هم برابر باشند، تا جایی که یک عامی بی اطلاع به دلیل داشتن حق برابری در آزادی در شوراها و مملکتی نیز شرکت جوید و در معضلات سیاسی و قضایی نیز رأی بزند، و حال آن که ما کارهای بسیار ساده و آسان را همیشه به دست اشخاصی می سپاریم که در آن کار مهارت و بصیرت داشته باشند. پس چگونه می توانیم امر خطیر حکومت و سرنویشت سیاسی مملکت را به دست مُشتی عامی بی شعور که هیچ گونه اطلاع و بصیرتی در آن امر ندارند بسپاریم؟!

راست است که اگر حکومت در دست اکثریت باشد دیرتر به فساد آلوده می گردد، زیرا فساد به عده کثیر کمتر راه می یابد - هم چنان که آب استخرهای بزرگ دیرتر از آب حوضچه های کوچک فاسد می گردد و نیز با وجود این که افراد عامی در حال انفراد فاقد شعور و ادراک کافی می باشند اما در حال اجتماع خوب قضاوت می کنند و کمتر زیر تأثیر شهوت و غضب قرار می گیرند، معذالک نباید از نظر دور داشت که یک اجتماع عامی زودتر فریب می خورد و از راه مستقیم منحرف می شود (۱۶)

اما حکومت اشرافی - ارسطو با آن که حکومت اشرافی را نسبت به حکومت عوام صالح تر می داند اما معایب آن را نیز بر شمرده خطر به حکومت رسیدن نوکیسه ها و نودولتان را گوشزد می کند که چگونه ممکن است دستگاه حکومت را به وسیله پول در معرض خرید و فروخت بگذارند و پولداری جای شایسته سالاری را بگیرد. آنگاه نتیجه می گیرد که: چون هیچ یک از این دو نوع حکومت عاری از عیب و نقض نیستند، بنا بر این شایستگی آن را هم ندارند که زمام کار ملت بدانان سپرده شود. ارسطو حکومتی را مفید می داند که فرمانروایان آن از میان طبقه متوسط جامعه برخاسته، ترکیبی از مجموع قوای اصلیه اجتماع یعنی فرهنگ و نظام و ثروت و آزادی و اصالت نسب باشد و بین اریستوکراسی افراطی و دموکراسی تفریطی حد میانه گردد، و به طور کلی از دیدگاه ارسطو هیأتی که حکومت را به دست می گیرد



باید از حیث لیاقت قوی تر از دیگران باشد و این ترتیب تحقق نمی پذیرد مگر آن که انتخابات به صورت دموکراسی انجام گیرد و انتخاب شوندگان از مردم لایق و شایسته و آگاه و خردمند باشند.

معایب حکومت های مطلقه

ارسطو به طور کلی با حکومت جباران و مستبدین مخالف است و راه هایی را که جباران برای ادامه حکومت خود بر می گزینند، از نظر دور نمی دارد. وی برای ورود به مبحث شکل گیری حکومت های مطلقه ستمگر، می نویسد:

در بسادی نظر چنین تصور می گردد که بهترین نوع حکومت ها این است که تمام اختیارات در کف یک نفر که از همه توانا - نیرومندتر است قرار بگیرد، یعنی آن یک تن حاکم مطلق باشد و اراده اش بر تمام شئون اجتماعی و حتی بر متون قوانین حکومت کند و قانون در دست او ابزار باشد نه دستبند.

اصولاً برای مردم توانا و قوی پنجه، حکم و قانون وجود ندارد و آنها خود حکم و قانون هستند - اراده دیکتاتور به نفس ها - قانون است - او باید دست گشاده باشد. نه دست و بال بسته - آزاد باشد نه بنده - حاکم باشد نه محکوم.

اگر کسی بخواهد بر او قانون وضع کند، همان پاسخی را خواهد شنید که شیران قوی پنجه به خرگوشان مساوات طلب دادند و گفتند: شما که مدعی مساوات با ما هستید، پس کو پنجه ها و جنگال های تان؟! »

ارسطو در دنباله سخنان خود گوید:

اما این گونه حکومت که در عالم تصور و خیال بهترین حکومت ها به نظر می آید، در

مقام عمل از بدترین نوع حکومت هاست، زیرا هیچ گاه قدرت مطلقه با تقوا و شرافت در یک تن گرد نمی آید و دیر یا زود به غرور و بیدادگری و خودبزرگ بینی و در نتیجه، جباریت می انجامد.

اما جباران: جباران و ستمگران به دو شیوه متضاد سعی در پایدار نگهداشتن حکومت خویش دارند، نخست از راه خشونت و دیکتاتوری.

جبار، دیکتاتوری است که سرزمین خود را به طریق استبداد مطلق اداره می کند و ساکنان کشور را به زیر شکنجه می کشد و جز منافع خویش و طولانی نمودن عمر فرمانروایی خود، به چیزی نمی اندیشد.

او برای بقای خود، مردان برجسته و گردن فراز و روشنفکر را نابود می سازد، اجتماعات را قدغن می کند و هر نوع اتحادیه و حزبی را که باعث تقویت قلوب و اعتماد مردم به یک دیگر باشد از هم می پراکند و گردهم آیی های عمومی را ممنوع، و به طور کلی هر وسیله ای که بر اعتماد مردم به یکدیگر بیفزاید و آنان را دانا و آگاه گرداند، برجیده، آنان را در بی خیری از حال

یکدیگر نگاه می‌دارد.

جبار دروازه‌های شهرها را به روی مردم می‌بندد تا کسی به خارج از محل سکونت خود مسافرت نکند و با مردمان دیگر شهرها در خصوص ستم جبار به مشورت و تبادل نظر نپردازد. زیرا که آشنایی فزاینده تفاهم است و جبار از تفاهم و وفاق می‌هراسد. جبار ملت را به پستی و زیبونی و حقارت عادت می‌دهد، مردم را به زور سرنیزه زیر اطاعت و فرمانبرداری بلاشرط می‌کشد و چون پیروزان سیراکوز بین آنان سخن چینی می‌کند و نفاق می‌افکند و جاسوسانی بر آنها می‌گمارد. پس این جاسوسان در میان اجتماعات ملت پراکنده شده، از هر گوشه و کناری کسب خیر کرده، گزارش آن را به جبار می‌دهند و از جبار پاداش قابل ملاحظه دریافت می‌دارند.

وجود این جاسوسان در لابلای اجتماع باعث می‌شود که مردم از یکدیگر در هراس باشند و سخن به صداقت نگویند و هرگاه کسی سخن به صداقت گوید و رازشان از پرده بیرون افتد، گرفتار دستگاه شکنجه جبار گردند. (۱۷)

جبار پیوسته سعی می‌کند که رعایا را در حال فقر و تهی‌دستی نگاه دارد تا بتواند از میان آنان جاسوسانی با دستمزدهای اندک استخدام کند و نیز مردم را آنچنان سرگرم تلاش معاش کند که هرگز مجال توطئه بر ضد او نیابند.

همین سیاست است که جباران را به تحمیل مالیات‌های سنگین بر دوش ملت‌ها راغب می‌کند تا از این شیوه برای فقیر ساختن افراد کشور نهایت سوء استفاده را به عمل آورند. زیرا هیچ ابزاری به قدرتمندی فقر، آدمی را مطیع و فرمانبردار نمی‌سازد و هیچ بی‌نیازی حاضر نمی‌شود تن به خفت همکاری ستمگران بسپارد. از ویژگی‌های دیگر جبار آن‌که وی با دولت‌های دیگر به جنگ می‌پردازد تا - هم ملت را در میدانهای جنگ سرگرم جدال و ستیز با دشمن فرضی کند و خود را به عنوان مرد شماره یک نظامی بدانها تحمیل کند، هم بهانه‌ای به دست آورد تا مخالفان خود را به بهانه یاری به دشمن و خیانت به جنگ مقدس میهنی از میان بردارد. (کتاب ۵ بند ۲۳ فقره ۴) و هم مردم را

نیازمند سرداران و فرماندهان سپاه سازد.

شاهان برای ایمنی خویش به درباریان خود متکی‌اند. اما ستمگران بر یاران و خویشان خود نیز اعتماد ندارند، زیرا می‌دانند نه تنها همه مردم، بلکه خویشاوندان نیز از وی بیزارند، از این روی جبار ستمگر فقط به سرداران سپاه که از میان طبقات فرو دست انتخاب شده‌اند متکی است، زیرا می‌داند که آن‌ها برای حفظ مقامی که از جبار دریافت داشته‌اند، جبار را در اریکه فرمانروایی نگاه خواهند داشت (کتاب ۵ بند ۲۳) به همین سبب، جبار همیشه بین اطرافیان و خویشاوندان خود تخم نفاق می‌پاشد و آنها را با یکدیگر دشمن می‌سازد تا از بیم همدیگر در توطئه‌ها شرکت نکنند و یا در دسیسه چینی‌ها پیشقدم نشوند - و نیز جبار پیوسته در دربار خود اشخاصی را که فاقد مناعت طبع و روح آزادگی هستند - جای می‌دهد و آنان را در شمار مقربان خویش در می‌آورد، زیرا آنها هم متملق و چاپلوسند و هم نقشه‌های خیانت کارانه جبار را بهتر اجرا می‌کنند و به همین دلیل او مردان و زنان با شرف و آزاده را که حاضر به تملق و اجرای خیانت نیستند، یا می‌کوبد یا نابود می‌سازد و به طور کلی از صحنه اجتماع حذف می‌کند، زیرا که از افراد آزادکام بیزار است و این صفات را فقط از آن خود می‌داند و چنین می‌پندارد که هرکس غرور او را با غرور پاسخ دهد و آزاده باشد، از امتیاز مقام قدسی وی می‌کاهد و به قدرت آسمانی‌اش گزند می‌رساند.

از این روست که افراد گرانمایه و یکدل همیشه منفور ستمگرانند (کتاب ۵ بند ۲۳ فقره ۷)

بالاخره از دیدگاه ارسطو (کتاب ۵ بند ۶) یکی دیگر از خصوصیات حاکم ستمگر، به کار بستن روش‌های خاص دموکراسی افراطی، مانند مسلط کردن زنان بر خانواده‌هاست - تا رازهای شوهران و برادران خود را به جبار اطلاع دهند، یا خطاپوشی و خوش رفتاری در حق غلامان و فرومایگان اوباش است تا از زیردستان خود سخن چینی نمایند. این‌گونه افراد حقیر و بی‌اصل و نسب هیچگاه بر ضد ستمگران توطئه نمی‌کنند، زیرا در پرتو حکومت آنان است که به نام و نانی رسیده‌اند، و به همین دلیل پشتیبان

حکومت جباران هستند، زیرا در این‌گونه حکومت‌هاست که اوباش رشد می‌کنند و می‌خواهند حاکم مطلق باقی بمانند. ارسطو با توجه به روان‌شناسی اجتماعی گوید: ستمگران، کسانی را که سر بر آستان ایشان دارند، چنان‌که شیوه همه چاپلوسان است، گرامی می‌دارند. به همین سبب، ستمگران دوستار فرومایگانند، زیرا چاپلوسی را خوش می‌دارند ولی هیچ آزاده‌ای نیست که زبان به ستایش ایشان گشاید، مردان بزرگ‌منش چه بسا فرمانروایان خود را دوست بدارند، ولی هرگز از آنان متملق نمی‌گویند. و کارهای پست را مردان پست باید - چنان‌که در مثل گویند «میخ را میخ بیرون می‌آورد.» (کتاب ۵ بند ۶)

یکی از شاهکارهای نیرنگ فرمانروای حیلت‌ساز و مردم فریب، فریفتن صاحبان تفکر و هنرمندان است

آنگاه ارسطو به جمع‌بندی ویژگی‌های فرمانروایان ستمگر و حکومت جباران پرداخته، می‌نویسد:

خلاصه آن‌که جبار:

اولاً سعی می‌کند که ملت را ذلیل و کم‌جرات بسازد، زیرا روانهای پست و کم‌جرات هرگز به فکر توطئه بر علیه جباران نمی‌افتند.

دوم آن‌که مردم را نسبت به یکدیگر ظنین می‌کند زیرا وقتی که حسن اعتماد و اتحاد از میان آنان برود، دیگر هیچ وقت توطئه و دسیسه به وجود نمی‌آید.

سوم آن‌که مردان شریف را به چشم دشمنان قدرت خود می‌نگرد اما نه فقط از این

حیث که آنها هرگونه استبداد را محکوم می‌نمایند، بلکه از این حیث که آنان اعتماد به خود دارند و می‌توانند محل اعتماد مردم شده و در آینده مبدأ توطئه گردند.

چهارم آن‌که مردم را پیوسته فقیر نگاه می‌دارد تا آن‌ها قادر به تهیه وسایل دسیسه و انقلاب نگردند و بالاخره مهمترین نکته که هر حکومت جبار و هر حاکم مطلق انسانی آن را مراعات می‌کند، تظاهر به داشتن اعتقادات شدید دینی و اظهار عبودیت به خدایان می‌باشد. چه هرگاه مردم او را مؤمن و متدین پندارند، در تحمل بیدادگری‌های او کمتر احساس رنج می‌کنند و کمتر به خیال توطئه بر ضد یک حاکم مقدس می‌افتند، زیرا تصور می‌کنند که خدایان پشت و پناه وی هستند (فلسفه از آغاز تاریخ، محمد رشاد ج ۱-۲ ص ۱۴۸)

فریب دموکراسی

ارسطو پس از بر شمردن نیرنگ‌های دهگانه‌ای که دیکتاتورها برای بقای زندگی سیاسی خویش به کار می‌بندند، از حيله‌های دیگر جباران و حکام ستمگر نیز برده بر می‌دارد که آنان در مواقع ضروری بدان متوسل می‌شوند. وی می‌نویسد:

علاوه بر شیوه‌های یاد شده، روش رومی نیز برای پایدار داشتن حکومت‌های استبدادی و فرمانروایی مطلقه وجود دارد که تا حدودی مخالف روش نخست است اما در نهایت به همان راهی ختم می‌گردد که روش اول بدان منتهی می‌گشت، یعنی مقصود هر دو شیوه این است که قدرت دیکتاتور، خواه به رضایت عموم مردم و خواهی آن، پایدار بماند (کتاب ۵ بند ۱۰). ارسطو معتقد است، شیوه یا نیرنگ دومی هنگامی به کار گرفته می‌شود که نیرنگ‌های نخستین رنگ باخته باشند و مردم متوجه حیلت‌های نخستین شده باشند. در این زمان است که فرمانروای حیلت‌ساز، طرح دوم را می‌افکند. به هر حال، نگهداشت قدرت مطلقه، شرط اصلی پایداری حکومت حاکم مستبد است، وی هیچگاه حاضر نمی‌گردد که اختیارات خود را با مردم تقسیم نماید، زیرا اگر قدرت



شهریارانه‌اش را با مردم تقسیم کند یا به آنان تسلیم نماید، دیگر از منزلت او نشانی باقی نمی‌ماند. (کتاب ۵ بند ۹ فقره ۱۱)

ارسطو می‌افزاید: «ولی او (= جبار) به جز این اصل، می‌کوشد در همه موارد، هوشیارانه از فرمانروایان دادگر تقلید کند و با تظاهر به رفتار و کردار حکام نیکنام و آبرومند، خویش را پایدار نگاه دارد. ارسطو می‌نویسد: «در این راه، نخست او سعی می‌کند همواره خویش را مدافع خزانه ملی و ثروت عموم و موجودی بیت‌المال بنمایاند و چنین وانمود سازد که از ریخت و پاش‌های ثروت ملی بیزار است، زیرا می‌داند این ثروت با عرق جبین و کد یمین توده مردم فراهم آمده و

اگر مردم متوجه بذل و بیخشی‌های دیکتاتور به اطرافیان خود شوند، هر آینه خشم و نارضایی ملت را بر خواهد انگیخت» (کتاب ۵ بند ۱۱) ارسطو می‌افزاید «اگر جبار تظاهر به حفظ اموال عمومی نماید و سوء استفاده‌های خود و اطرافیان خویش را پوشیده دارد، مردم عوام او را بیشتر نگیهان خزانه مملکت خواهند دانست تا یک فرمانروای ستمگر مطلق.

از سوی دیگر، جبار می‌کوشد در مردم این باور را تقویت کند که مالیات و باجهایی که از مردم به عنوان مختلف می‌ستانند، برای اداره مملکت و سازندگی کشور و تأمین هزینه‌های اضطراری زندگی عموم است؛ نه برای مال‌اندوزی و بذل و بخشش به خویشان و سپاهیان مورد اعتماد خود.

جبار با آن‌که از مردم دل‌خوشی چندانی ندارد، اما چنان رفتار می‌کند که مردم تصور نمایند او رهبری است مهربان و مشفق اما از سوی دیگر سعی می‌کند وقار خود را نیز حفظ نماید تا عوام او را به سبک رفتاری و بُزدلی نشناسند. اگر او فاقد فضایل لازم باشد، بیشتر به آن تظاهر می‌کند. از جانب دیگر، جبار گاه‌گاهی تذکراتی در جهت خوش رفتاری با مردم به سپاهیان خود می‌دهد تا مردم گمان برند که جبار تفاوتی میان مردم و سپاهیان و نزدیکان خود قایل نیست، بلکه همه را به یک دیده می‌نگارد.

نکته‌ای که ارسطو پیوسته در سخن از جباران و مردم‌فریبان روی آن تأکید می‌ورزد و جباران را در تظاهر به آن ثابت قدم می‌داند، خودنمایی به تقوای مذهبی است. ارسطو تأکید می‌کند که جباران همیشه برای دلبری و دلبردگی توده عوام، از ابزار تقدس مآبی استفاده می‌کنند. زیرا، چنان‌که در موارد پیش‌تر نیز اشاره‌های داشته، می‌نگارد: «به ویژه ستمگر بسیار پایبند دین است چونکه می‌داند مردم از فرمانروای دیندار و خداترس کمتر بیم آزار و ستم می‌دارند، و چون خدا را یار و دوستار او پندارند، کمتر در پی آن بر می‌آیند که بر ضدش توطئه کنند. و مسلم است که عوام کمتر خواهند فهمید که دینداری جبار یک ریای توطئه‌آمیزی بیش نیست (کتاب ۵ بند ۱۴)

هنرمندان در دام فریبکاران

ارسطو معتقد است، یکی از شاهکارهای نیرنگ فرمانروای حیلت‌ساز و مردم‌فریب، فریفتن صاحبان تفکر و هنرمندان است.

جبار برای جلب رضایت هنرمندان و صاحبان اندیشه، نظاهر به پاسداری از آنان می‌کند، و چنان القا می‌کند که دستگاه حکومتی وی، حامی هنرمندان اصیل است. در همین راستا، گاه جوایز و هدایایی نیز میان هنرمندان و اندیشه‌ورزان تقسیم می‌کند. در تقسیم این هدایا، همیشه خود جبار در صحنه حاضر می‌شود، در حالی که در مجازات و کیفر افرادی که از سوی جبار محکوم شناخته شوند، هیچگاه حضور نمی‌یابد و آن را به دادرسان و دستیارانش واگذار می‌کند، تا به جای کین و خشم، مهر دروغین جبار در قلوب توده عوام جای‌گیر شود (کتاب ۵ بند ۱۶) و وی همانند پدری مهربان مورد ستایش قرار گیرد و عوام نزد خود چنین پندارند که ستم‌های روا داشته شده، بدون اطلاع وی بوده، وگرنه، قلب مهربان و پرعظفت او، به دور از جور و خشونت است.

ارسطو می‌نویسد: «فرمانروای مستبد، حتی در تقسیم وظایف و قدرت حکومتی میان چاکران حلقه به گوش و فرماندهان سپاهیان خود نیز، شرط احتیاط را از دست نمی‌دهد، بدین گونه که هیچگاه قدرت و نفوذ بسیار به یک تن نمی‌بخشد، بلکه آنها را میان چندتن از فرماندهان بخش می‌کند، زیرا در این صورت همه ایشان مواظب یکدیگر خواهند بود. (کتاب ۵ بند ۱۶) ولی اگر گاهی مصلحت چنان اقتضا نماید کسی را به پایگاهی بلند ارتقاء دهد، هرگز آن کس را از میان دلیران و آزاداندیشان بر نمی‌گزیند، زیرا که چنین کسانی زودتر از دیگران نافرمانی و سرکشی آغاز می‌کنند. و اگر روزی نیز آهنگ عزل و برکناری یکی از آنان را بکند، این کار را نه یکباره، بلکه به تدریج انجام می‌دهد و از نفوذ و اعتبار او خردک خردک می‌کاهد. (کتاب ۵ بند ۱۷-۱۶) تا معزول، این

برکناری از قدرت راگونه‌ای تأدیب پدرا نه تصور نماید - نه بیم و کین و خشم پیشوا.

ارسطو می‌نویسد: «چون قلمرو فرمانروایی حاکم ستمگر از دو طبقه ثروتمندان که وابسته به جبارند و تهی‌دستان که عموم ملت را در بر می‌گیرد - تشکیل می‌شوند، ستمگر، پیوسته می‌کوشد هر دو را مجاب کند که ایمنی خویش را مدیون اویند و در سایه حکومت مدبرانه اوست که هر یک از آزار دیگری در امان هستند (کتاب ۱۹/۵) در این حالت است که هر دو طبقه از مردم کشور، او را نه ستمگر و ظالم، بلکه پدر خانواده بزرگ کشوری و شهریار مدیر و مدبر خواهند پذیرفت و دوست توانگران و پناه تهی‌دستانش خواهند شناخت (کتاب ۵ بند ۲۰)

ارسطو پس از برشمردن شیوه‌های جباران در پایداری حکومت خود، گوید «چنان‌که دیده می‌شود، تمام شیوه‌های به کار گرفته شده توسط حکومتگران ستم پیشه، با تباهاکاری و بدسرشتی آمیخته است و می‌توان همه آنها را در سه عنوان مختصر نمود:

نخست دل سرد کردن مردم؛ زیرا انسان دل سرد و نومید، هیچگاه در پی توطئه سیاسی بر نمی‌آید و در دسیسه‌چینی بر ضد کسی شرکت نمی‌جوید.

دوم بی‌اعتماد کردن مردم به یکدیگر، زیرا اگر مردم به یکدیگر اعتماد نداشته باشند، به نبرد با حکومت ستمگر بر نمی‌خیزند. از این روی، ستمگران با مردان شریف همیشه سر ستیز دارند. این‌گونه مردان به حال حکومت خطر آفرینند، زیرا ننگ بندگی را بر خود نمی‌پذیرند، با همه مردم و به ویژه با یکدیگر یک‌رنگند و اعتماد می‌ورزند و هیچگاه راز کسی را بر ملا نمی‌کنند و هم‌فکران خود را به خبرچینان حکومت معرفی نمی‌کنند.

سوم ناتوان کردن مردم کشور از عمل، وقتی مردم همه بی‌ساز و برگ باشند. کسی یارای ستیز با ستمگران را ندارد. پس همه تمهیدهای ستمگران را به یکی از این سه هدف می‌توان

نسبت داد. (کتاب ۵ بند ۹) و این سه اصل بنیان همه کارهای ایشان است.

دانشمند مقدونی، پس از بیان موارد فوق، می‌نگارد:

با تمام شگردهایی که جباران برای بقای فرمانروایی بلامنازع خویش به کار می‌گیرند، حکومت ستمگران و مردم‌فریبان، ناپایدارترین انواع دولت‌اند (کتاب ۵ بند ۲۱) آنگاه با ذکر فهرستی از حکومت‌های ستمگر در طول تاریخ و نواحی مختلفی از یونان باستان که هر یک پس از مدت کوتاهی فرمانروایی زوال پذیرفتند، گفتار خویش را در کتاب پنجم به پایان می‌برد.

۱- ارسطو: کتاب سیاست، کتاب پنجم بند ۷

۲- کتاب پنجم بند ۲

۳- کتاب پنجم بند ۹ فقره ۴

۴- همانجا بند ۹ فقره ۵

۵- روایات بسیار وجود دارد که با توسل به آیه ۹۸ سوره نسا، مستضعف را نسبت خرد و کم‌هوش و کسی که میان نیک و بد نتواند تمیز قایل شود معنی کرده‌اند - برای آگاهی بیشتر نک اصول کافی ترجمه محمدباقر کمره‌ای ج ۴ ص ۱۳۷ چاپ اسلامیة

۶- کتاب پنجم بند ۶

۷- کتاب پنجم بند ۹

۸- کتاب پنجم بندهای ۲۱-۲۰

۹- کتاب پنجم بند ۸ فقره ۲

۱۰- کتاب پنجم بند ۸

۱۱- کتاب پنجم بند ۴-۳

۱۲- کتاب پنجم بند ۴

۱۳- کتاب پنجم بند ۵

۱۴- کتاب پنجم بند ۴

۱۵- کتاب پنجم بند ۵

۱۶- کتاب سیاست، کتاب سوم بند ۴

۱۷- کتاب پنجم بند ۷

۱۸- فلسفه از آغاز تاریخ، محمد رشاد ج ۲-۱ ص ۱۴۹

۱۹- کتاب پنجم بند ۲۳ فقره ۳